گفت‌وگو با مهدیه محمدخانی

به یکدیگر اجازه پرواز بدهیم

عکس: رنوفه رستمی، شرق

سارا احمدی: چندباری نامش را شنیده بودم. قبل از مصاحبه ذهنیت خاصی درباره‌اش نداشتم. متولد ۶۵ است و جوان. با خودم فکر می‌کردم نباید در زمینه موسیقی خیلی باتجربه و آگاه باشد؛ ولی وقتی پای صحبت‌هایش نشستم، متوجه شدم پختگی و تجربه‌اش بیشتر از سن‌وسالش است. خوش‌بینانه درباره موسیقی اصیل ایرانی صحبت می‌کرد و می‌گفت گشایش را در عرصه موسیقی به چشم دیده است. مهدیه محمدخانی فراگیری موسیقی را با نواختن ساز پیانو و دف آغاز کرد؛ از سال ۸۷ به فراگیری صداسازی آواز ایرانی و شیوه خوانندگی استاد محمدرضا شجریان نزد غلامرضا رضایی پرداخت و در سال ۹۰ در کارگاه استاد شجریان پذیرفته شد. با این خواننده جوان درباره گروه «شهنوا»، فعالیت‌های هنری‌اش، ردیف‌ها و شیوه‌های موسیقی ایرانی، مشکلات موسیقی در ایران، لغو کنسرت‌ها و همچنین گشایش در موسیقی به گفت‌وگو نشستیم.

گروه شهنوا و فعالیت‌های آن به چه صورت بوده و هست؟

همیشه دوست داشتم با مجموعه‌ای از بانوان و کنار هم، بتوانیم در داخل و خارج از کشور، اجرای برنامه داشته باشیم و هنری را که سال‌ها آموخته‌ایم، در قالب کنسرت‌های اصیل ایرانی یا حتی کنسرت‌های موسیقی محلی به نمایش بگذاریم. به‌همین‌دلیل، گروه شهنوا را با اعضای باتجربه و باسابقه تشکیل دادم.

با توجه به اینکه یکی از آخرین هنرجوهای استاد شجریان هستید، درباره شیوه استاد توضیحاتی بدهید و اینکه این شیوه چه ویژگی‌هایی دارد و اساسا فرق آن با شیوه‌های دیگر (مکاتب اصفهان، تهران و تبریز) چیست؟

فکر می‌کنم استادان برجسته و صاحب‌نظر باید درباره این موضوع صحبت کنند.

یعنی به‌عنوان کسی که سال‌ها در موسیقی ایرانی فعالیت دارد و طبق آنچه از استادان خود آموخته‌اید، نظری دراین‌باره ندارید؟

این مبحث بسیار گسترده و پیچیده است و باز تأکید می‌کنم استادان برجسته و صاحب‌نظر باید نظر بدهند؛ ولی آنچه که از استادان خودم تا به امروز برداشت کردم، این بوده که شیوه و سبک، مانند امضای فردی یک هنرمند است؛ ولی طبق شنیده‌ها و خوانده‌هایم، چیزی به نام مکتب به‌طور کلی در آواز نداریم؛ یعنی مکتب تهران یا مکتب اصفهان نداریم. مکتب فلسفه یک موضوع یا یک ایدئولوژی کلی است و وقتی چند صاحب‌نظر که دارای شیوه هستند، همگام با هم به یک ایدئولوژی و فلسفه برسند، اسم آن مکتب می‌شود. وقتی مکتب تبریز را به اقبال آذر و مکتب تهران را به استاد دوامی نسبت می‌دهند، این اساتید به آن مناطق کوچ کردند؛ ولی زاده آن منطقه نبودند. استاد دوامی متولد تفرش بوده و نغمه‌ها و آوازهای اقوام ایران را می‌خوانده؛ ولی چون وارد تهران شده و آنجا آنها را خوانده، همه فکر می‌کنند این آوازها متعلق به تهران و به نام مکتب تهران است. در حقیقت چنین چیزی نیست و چیزی هم که این روزها مطرح است، این است که مکتب خاصی برای موسیقی ایرانی وجود ندارد. این شیوه‌های مختلف است که امروزه مطرح می‌شود.

درواقع، شیوه فردی است و مکتب، همان‌طور که گفتم، نظرات چند صاحب‌نظر و هم نظر را مکتب تعریف می‌کنیم.

به نظر شما فرق شیوه استاد شجریان با شیوه‌های دیگر در چیست؟

این تفاوت برمی‌گردد به خلاقیت‌های فردی استاد. مثلا براساس نگرش و دریافت‌هایشان از آوازهای قدما و خلاقیت‌های فردی و آگاهی و هوشمندی از تاریخ و زمانه خودشان، حرکت تازه‌ای در آواز انجام داده‌اند البته دانسته‌های بسیار درباره موسیقی و تفاوت در بیان و تاکیدها روی تحریرها و اشعار و طراحی‌های آواز که شیوه ایشان را متمایز کرده است. درواقع استاد شجریان وارث و حافظ موسیقی گذشتگان ما هستند و با انتخاب‌های درست ابیات و تلفیق درست اشعار و تغییر در ادوات و بیان تحریرها و سلایق و خلاقیت‌های فردی، به شیوه‌ای متفاوت دست یافتند.

نظرتان درباره نحوه آموزش آواز اصیل ایرانی در داخل کشور چیست؟ آیا شما صداسازی و نت‌خوانی را لازم می‌دانید؟

در جواب این سؤال با احترام به تجربیات و نظرات تمام استادان، چه در گذشته و چه امروز، فکر می‌کنم امروزه به نت‌خوانی و صداسازی نیاز هست. یک‌سری خلاقیت‌ها، پیچیدگی‌ها و تکنیک‌های متفاوت و علاوه بر آن، ارتباط موسیقی ایران با موسیقی بین‌الملل باعث می‌شود هنرمندی که از ایران قدم به دنیای بیرون می‌گذارد، برای آنکه این هنر را با دنیا مبادله کند، به یک زبان مشترک نیاز داشته باشد که این زبان مشترک زبان نت‌هاست. نت‌خوانی را برای فعالیت و اجرا در دنیای موسیقی امروز لازم می‌دانم.

صداسازی هم آماده‌کردن صدا برای خواندن است؛ درواقع «فن پرورش صدا»ست. ایمان دارم صداسازی برای هر علاقه‌مند به خوانندگی و هر خواننده‌ای لازم است؛ چون تکنیک و تفکری به خواننده می‌دهد که نگرش‌اش را نسبت به فرایند تولید صدا و خواندن تغییر داده و کمک می‌کند هر خواننده به صدای حقیقی خود دست یابد.

نظرتان درباره لغو کنسرت‌ها چیست؟

طبیعتا هر وقت می‌شنوم کنسرتی لغو شده، حس خوبی ندارم و ناراحت می‌شوم. هر کنسرتی با مخاطب‌های خاص و سبک‌های مختلف که باشد، فرق نمی‌کند. لغو کنسرت‌ها یک نوع بی‌توجهی به سلیقه و انتخاب مردم است. حالا این مردم چه خودِ هنرمندان باشند چه هنردوستان. دیدن هنرمند موردعلاقه مردم از نزدیک همیشه برای هنردوستان یک حس و حال دیگری داشته است. جدای از این، شنیدن موسیقی به صورت زنده در کنسرت‌ها، با توجه به شرایط امروز که استفاده از امکانات دنیای مجازی به‌شدت سرعت گرفته و مردم بیشتر اجراها و موسیقی‌ها را به صورت آنلاین و در خانه می‌بینند یا می‌شنوند. وجود کنسرت‌ها برای تکاپوی جامعه فرهنگی و همچنین تفریحی لازم و واجب است و با لغو آن مخالفم.

فکر می‌کنید چرا گشایشی اساسی در زمینه موسیقی رخ نداده؟

اینکه گشایش اساسی را در چه ببینیم خودش مسئله و موضوع گسترده‌ای است که نمی‌توان اینجا درباره‌اش صحبت کرد و زمان بیشتری را می‌طلبد. موافق این نیستم که گشایشی نشده. باید بگویم خودم در همین دوره‌ای که می‌گویید گشایشی اساسی نشده با خیلی از استادان توانستم افتخار آشنایی و همکاری داشته باشم، اما مشکلات و محدودیت‌های این مسیر را انکار نمی‌کنم.

شما این گشایش را در چه‌چیزی دیدید؟

حضور استادانی چون شجریان، ناظری، کامکارها، علیزاده، متبسم، لطفی، کلهر، مشکاتیان، بهروزی‌نیا، فرج‌پوری، حدادی و در میان بانوان، خانم‌ها سیما بینا، بانو پریسا، هنگامه اخوان، معصومه مهرعلی و... که فکر می‌کنم نام این عزیزان و بسیاری دیگر که مجال بردن نامشان در اینجا نیست، گویای رشد موسیقی ما به‌خصوص در زمینه موسیقی اصیل باشد.

شما برای رشد و پیشرفت موسیقی اصیل ایرانی به‌خصوص بانوان ایرانی چه قدمی برداشتید یا می‌خواهید بردارید؟

متأسفانه بنا به شرایط پیچیده و سختی که در این دوران ایجاد شده است، اگر بخواهم تمام ایده‌هایم را عملی کنم دشوار بوده و نمی‌توانم تمام‌وقت برای این موضوعات کار کنم، ولی برای رشد و فعالیت موسیقایی بانوان خیلی ایده‌ها دارم که سعی می‌کنم یکی از آنها را پخته کنم و ترجیح می‌دهم وقتی به مرحله اجرا رسید درباره آن صحبت کنم.

در این مسیر یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایتان چیست؟

یکی از دغدغه‌هایی که دارم، درباره موسیقی و کودکان است. کودکانی که امروز هستند، فردا جای ما می‌آیند. به‌همین‌دلیل موضوع فرهنگی- هنری، به‌خصوص موسیقایی کودکان امروز دغدغه اصلی‌ام است و خوشحالم که تا حدی در آن موفق بوده‌ام. تلاش می‌کنم صداسازی را با زبان کودکانه به آنها آموزش دهم، چون بچه‌های امروزی بسیار باهوش هستند و کاملا متوجه می‌شوند در صداسازی چه اتفاقی برای صدای آنها می‌افتد و با این موافقم که فقط به یاددادن چند تصنیف و سرود بسنده نکنیم و جدی‌تر به آنها نگاه کنیم و با نگرشی قوی‌تر آموزششان دهیم.

سخن آخر؟

به یکدیگر اجازه پرواز بدهیم.

گفت‌وگو با مؤسس سایت IMDB

ما باید یک پایگاه اطلاعاتی داشته باشیم

مترجم: آناهیتا منجزی

کول نیدهام، مؤسس و مدیر اجرائی سایت معتبر «آی‌ام‌دی‌بی» (IMDB) در گفت‌وگویی با لس‌آنجلس‌تایمز درباره تاریخچه این سایت و فیلم‌های محبوبش صحبت کرده است. در ادامه می‌توانید متن این گفت‌وگو را بخوانید:

شما دوست داشتید تا قبل از ۵۰ سالگی ۱۰هزار فیلم ببینید و اخیرا، پس از تماشای فیلم «هیولایی صدا می‌زند» (A Monster Calls)، به این هدف رسیدید. اولین فیلمی را که دیدید به خاطر دارید؟

یادم می‌آید اولین فیلمی که دیدم، «سفیدبرفی و هفت‌کوتوله» بود.

من هم همین‌طور. وقتی داشتم این فیلم را در یک درایوین سینما [سینمای اتومبیل‌رو] تماشا می‌کردم، زیر داشبورد ماشینمان قایم شده بودم. حسابی ترسیده بودم.

پنج‌سالم بود و همراه مادربزرگم در منچستر بودم. در یکی از مسابقه‌های رنگ‌آمیزیِ روزنامه محلی منچستر برنده شده بودم و به‌عنوان جایزه، بلیت فیلم «سفیدبرفی و هفت‌کوتوله» را گرفتم. نمی‌دانم یک بچه پنج‌ساله درک درستی از مسابقه رنگ‌آمیزی دارد یا نه، اما وقتی مادربزرگ می‌گوید: «اینجا چندتا مدادرنگی است. این تصویر را رنگ کن!» آن بچه پنج‌ساله حرف‌گوش‌کن هم همین کار را می‌کند. بنابراین من هم همین کار را انجام دادم و عشقم به سینما از همین‌جا شروع شد.حالا برای اینکه صادق باشم باید بگویم ۱۰ سال پیش، وقتی داشتم درباره همین موضوع با مادربزرگم صحبت می‌کردم، او به من نگاه کرد و گفت: «آن مسابقه را به خاطر دارم. باید اعتراف وحشتناکی بکنم. آن شب بعد از اینکه خوابیدی، کار خاصی نکردم، فقط بخش‌هایی از تصویر را که فراموش کرده بودی، رنگ کردم و بخش‌هایی را که اشتباه رنگ کرده بودی، درست کردم!».

چه زمانی علاقه‌تان به سینما و کامپیوتر در یک نقطه با هم تلاقی پیدا کرد؟

ورود به دنیای کامپیوتر تا حدی باعث رشد و تکامل علاقه شدیدم به سینما شد. کریسمس سال ۱۹۷۹، زمانی که ۱۲ ساله بودم، اولین کامپیوترم را خریدم؛ از آن کامپیوترهایی که خودتان باید قطعاتش را سرهم می‌کردید. بنابراین علاقه‌ام به تکنولوژی و کامپیوتر از همین‌جا شروع شد.

خب، به سال ۱۹۸۱ می‌رویم؛ زمانی که ابداع سیستم ویدئو خانگی، بریتانیا را تحت‌تأثیر قرار داده بود و همه‌جا؛ از پمپ‌بنزین‌ها و خواروبارفروشی‌ها گرفته تا کتابخانه‌ها و فروشگاه‌های محصولات فرهنگی، پر از نوارهای وی‌اچ‌اس بود. این تغییروتحول برای من جذاب بود. می‌توانستید فیلمی را در سینما ببینید یا آن را در تلویزیون تماشا کنید. از اینکه می‌توانستم کلی فیلم ببینم و مثلا از خودم بپرسم: «وای! این شخص قبلا چه فیلمی را کارگردانی کرده یا این بازیگر غیر از این فیلم در چه فیلم‌هایی بازی کرده است؟» لذت می‌بردم. یکی از کارهای عجیب‌وغریب و درعین‌حال هیجان‌انگیزی که می‌توان درباره فیلم‌های کلاسیک انجام داد این است که یک دفترِیادداشت کاغذی بردارید و شروع کنید به نوشتن تاریخ ساخت این فیلم‌ها.

قاعدتا شما از کاغذ استفاده نمی‌کردید و همه این فهرست‌ها را در کامپیوتر کوچکتان تایپ می‌کردید.

همه این فهرست‌ها را در کامپیوترم تایپ می‌کردم و بعد وقتی فیلم جدیدی می‌دیدم، فیلمی که روی وی‌اچ‌اس بود یا آن را از تلویزیون ضبط کرده بودم و یا حتی از جایی کرایه‌اش کرده بودم، نوارش را به اول برمی‌گرداندم و اسم کارگردان، تهیه‌کننده‌ها، نویسنده‌ها، فیلم‌بردار، تدوینگر و بیشتر بازیگران اصلی‌اش را تایپ می‌کردم. مجموعه این فهرست‌ها به دفترچه‌یادداشت الکترونیکی من برای ثبت فیلم‌ها تبدیل شد.

سایت «آی‌ام‌دی‌بی» چطور شکل گرفت؟

اولین ایمیلم را در سال ۱۹۸۵ دریافت کردم. در همان روزهای اول در گروه‌های آنلاینی که درباره فیلم بحث می‌کردند، حضور پیدا کردم؛ جایی که افراد با هم آشنا می‌شدند، سؤالاتشان را ارسال می‌کردند و نقدها و نظرات یا به‌طورکلی احساسشان درباره فیلم‌ها را به اشتراک می‌گذاشتند. تا سال ۱۹۹۰ در یک گروه آنلاین بودم و یکی از متداول‌ترین سؤالاتی که پرسیده می‌شد این بود: «این بازیگر در چه فیلم‌هایی بازی کرده است؟» ما این آدم‌های مشتاق را که به سینما علاقه داشتند، جمع کردیم؛ یک نفر یادداشت‌ها را ویرایش می‌کرد، یک نفر دیگر اطلاعات مربوط به فیلم‌ها را جمع‌آوری می‌کرد و دوست دیگری موسیقی متن فیلم‌ها را دسته‌بندی می‌کرد. همه این کارها را فقط به‌خاطر عشقمان به فیلم و تلویزیون انجام می‌دادیم.

خاطرم هست یک نفر در گروه گفت: «این فایل‌ها عالی هستند، اما ما باید یک پایگاه اطلاعاتی داشته باشیم که بتوان در آن جست‌وجو کرد. با خودم فکر کردم: «خب، می‌توانم از بخش‌هایی از نرم‌افزار مربوط به پایگاه اطلاعاتی شخصی‌ام و نرم‌افزاری که اینجاست استفاده و آنها را با هم ترکیب کنم. هفدهم اکتبر ۱۹۹۰، نسخه اولیه نرم‌افزار IMDB به صورت آنلاین منتشر شد تا همه در سراسر جهان بتوانند از آن استفاده کنند.

این سایت چه زمانی پرطرفدار شد؟

سال ۱۹۹۵ پرمخاطب شدیم. هرروز، میلیون‌ها نفر در سایت آنلاین بودند. ترافیک سایت ما، در دو هفته، خیلی سریع، دوبرابر شد و دو هفته بعدش، دوباره، این ترافیک دوبرابر شد. ترافیک سایت یک‌جورهایی دیوانه‌کننده بود و اوضاع از کنترل خارج شده بود. با خودمان فکر کردیم این کار سخت‌تر از آن است که بتوان به‌عنوان سرگرمی انجامش داد. درباره نحوه مدیریت سایت و ادامه کار به‌شدت نگران بودیم. تعدادی از افرادی که روی سایت کار می‌کردند دور از هم و در نقاط مختلف جهان بودند و اغلبِ ما هرگز همدیگر را ملاقات نکرده بودیم، اما در نهایت، در ژانویه ۱۹۹۶، دست به دست هم دادیم و هم‌زمان با اسکار همان سال، سایت IMDB.com را راه‌اندازی کردیم.

درحال‌حاضر چند نفر با سایت «آی‌ام‌دی‌بی» همکاری می‌کنند؟

نمی‌توانم دقیق بگویم؛ بیشتر از ۱۵۰ و کمتر از ۳۰۰ نفر.

سایت «آی‌ام‌دی‌بی» به‌تازگی فهرست ۱۰تایی فیلم‌های محبوبتان را که فیلم «سرگیجه» هیچکاک در صدر آن قرار دارد، منتشر کرده است. فیلم‌های دیگری مثل «تلقین» کریستوفر نولان، «بزرگ‌کردن بِیبی» هاوارد هاکس، «غرامت مضاعف» بیلی وایلدر، «نشانی از شر» اورسن ولز و «چشمان کاملا بسته» استنلی کوبریک نیز در این فهرست وجود دارد.

پس از انتشار این فهرست، بازخوردهای خوبی دریافت کردیم. هرکدام از این فیلم‌ها نماینده فیلم‌های دیگر هستند؛ فیلم‌هایی از همان کارگردان یا در همان ژانر. دهمین فیلم این فهرست؛ یعنی «نشانی از شر» فیلم محبوبم در بین فیلم‌های اورسن ولز است؛ به‌عنوان‌مثال، این فیلم، نماینده «همشهری‌کین» است.

فیلم «چشمان کاملا بسته» چند هفته ذهنم را درگیر کرد. این فیلم واقعا مرا تحت‌تأثیر قرار داد و باعث شد به خیلی چیزها، مثل روابط، فکر کنم.

منبع: لس‌آنجلس‌تایمز

شور

محمد معتمدی در تالار وحدت

تازه‌ترین کنسرت زمستانی «محمد معتمدی»، خواننده موسیقی ایرانی، چهارشنبه، چهارم اسفند با اجرای آثار منتخب و جدید این خواننده در تالار وحدت تهران برگزار می‌شود. «محمد معتمدی»، خواننده موسیقی اصیل ایرانی و برنده جایزه فرانس‌موزیک ۲۰۱۳ که به‌تازگی تور کنسرت‌های داخلی خود را از شاهرود و یزد آغاز کرده، ساعت ۲۱:۳۰ روز چهارشنبه، چهارم اسفند قطعات جدید خود را در تالار وحدت تهران روی صحنه خواهد برد. در این کنسرت که فروش بلیت آن از روز یکشنبه، ۱۷ بهمن آغاز شده، محمد معتمدی علاوه بر اجرای آثاری چون «کویر» و «پرواز» به اجرای آوازهای بداهه روی اشعار شاعران معاصر و کهن ایران‌زمین می‌پردازد. امیرمهدی مقدم، نوازنده عود و تنظیم‌کننده قطعات، مسیح مردیها، نوازنده ویلنسل، احمد محمودیان، نوازنده دودوک و کلارینت، داوود اسلفی، نوازنده پیانو و پویان جمشیدی، نوازنده سازهای کوبه‌ای، اعضای گروه اجرائی این کنسرت را تشکیل می‌دهند.

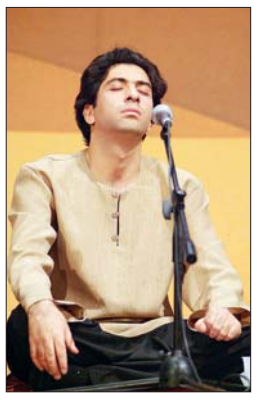

اواسط اسفند اجرا می‌شود

کنسرت «گلزار» در تهران

«محمدرضا گلزار»، در کنار بازیگری، چندسالی است که در عرصه خوانندگی نیز فعالیت دارد. او به‌زودی کنسرتی را با رهبری ارکستر «حامد برادران»، در تهران روی صحنه می‌برد. عضو سابق گروه موسیقی «آریان» که مدتی فقط بر عرصه سینما تمرکز کرده بود، چندوقتی است مجددا به عرصه موسیقی روی آورده و در زمینه خوانندگی فعالیتی جدی را از سر گرفته است. درهمین‌راستا، این هنرمند در دو سانس و در تاریخ ۲۰ اسفند ماه سال جاری، به دیدار هواداران خود در سالن «نمایشگاه بین‌المللی تهران» رفته و آخرین ماه زمستانی را با شبی موسیقایی در کنار دوستداران سپری خواهد کرد.گلزار، دو دهه پیش، با گروهی به نام «ریزار» به سرپرستی خود، کنسرت‌هایی برگزار کرده بود که خوانندگان مطرحی چون «بابک جهانبخش»، «روزبه نعمت‌الهی»، «مازیار فلاحی»، «سهراب پاکزاد» و «امیر طبری» با این گروه همکاری داشته و اولین اجراهای زنده خود را به این واسطه تجربه کردند. ناگفته نماند که تور کنسرت‌های «محمدرضا گلزار»، در تاریخ ۲۹ دی با اجرا در بندرعباس آغاز شد و ۲۰ اسفندماه مجددا از سر گرفته می‌شود. شایان ذکر است که کنسرت‌های این هنرپیشه و خواننده، به همت مؤسسه «اکسیر نوین» و مدیریت «محمدرضا خانزاده» برگزار خواهد شد و علاقه‌مندان می‌توانند برای خریداری اینترنتی بلیت‌های این کنسرت‌ها، از طریق سایت اکسیرکنسرت اقدام کنند.

نمای دور

«بعد از توفان»، فیلمی تلخ و شیرین

جسیکا کیانگ

ترجمه: حسام نصیری

صحنه آغازین «بعد از توفان» اثر کارگردان ژاپنی هیروکازو کوریدا یکی از بهترین صحنه‌هایی است که این استاد درام‌های خانوادگی و درعین‌حال تعالی‌بخش تابه‌حال ساخته. این صحنه چیزی نیست جز مشاجره لفظی مادربزرگ و دختر بزرگش بر سر آماده‌کردن غذا و غرولند ملایم آنها درباره پسر/برادر تنبل و بی‌مسئولیتشان. این سکانس سرگرم‌کننده، بی‌درنگ به دل می‌نشیند -بی‌شک در صحنه‌آرایی و دکور چندان حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد- با اینکه ضرب‌آهنگ دقیق آن را سخت می‌توان یافت اما تأثیری سرراست و بی‌واسطه دارد. «بعد از توفان» فیلمی است که شما را به داخل فرامی‌خواند و درحالی‌که شما در ورودی خانه دارید کفش‌هایتان را درمی‌آورید، برایتان سر میز شام جا باز می‌کند.

بسیاری از آن حس میهمان‌نوازی بی‌قیدوشرط - که اتفاقا ویژگی مشترک تمامی آثار کوریداست- از شخصیت مادربزرگ (یوشیکو) سرچشمه می‌گیرد که نقش آن را بازیگر همیشگی کوریدا، کیرین کیکی («هنوز درراه»، «خواهر کوچک ما»، «مثل پدر مثل پسر») بازی می‌کند. چه در تکاپوی پخت‌وپز باشد و لابه‌لای نیش و کنایه‌های سوزناک درافشانی کند و چه خود را پیرزنی کوچک و غمگین بنمایاند تا حرفش را به کرسی بنشاند؛ او اساسا موجودی سرگرم‌کننده است و تقریبا جای افسوس است که بعد از این حباب درخشان پرگفت‌وگوی آغاز فیلم با گسترش پلات‌محوری او را برای بازه‌های طولانی رها می‌کنیم.

تمرکز اصلی قصه روی مادر نیست بلکه روی ریوتو (هیروشی آبه) پسر ناخلف خانواده است که ۱۵ سال پیش برای رمانی که نوشت، جایزه‌ای برد. از آن موقع تاکنون از به‌سرانجام‌رساندن رمانی دیگر عاجز مانده است و به کاری هشل‌هف در یک مؤسسه خصوصی کارآگاهی درِپیت اشتغال دارد. ریوتو کمی رند است اگرچه از نوع خوبش؛ قمارِبازی قهار که از همسرش کیوکو (که نقش او را یوکو ماکی بازی می‌کند) جدا شده است و خوشحال نیست از اینکه از آپارتمان به‌هم‌ریخته و کوچک مادرش چیزهایی می‌دزدد تا با گروگذاشتن آنها بتواند مخارج این عادتش را تأمین کند. همچنین او از ایفای نقش پدری حمایتگر وامانده است. حقیقتی که باعث می‌شود کیوکو تهدید کند که او را از گردش‌های گاه‌وبیگاهی که اجازه دارد با فرزند دلبندش شینگو (با بازی تاییو یوشیزاوا) داشته باشد، محروم خواهد کرد. پویایی درهم‌شکسته خانواده از هر دو جهت برای ریوتو گسترش می‌یابد - در پی مرگ اخیر پدر، او به‌تازگی توانسته رابطه با مادرش را بازسازی کند- و از رهگذر غرولندهای دوست‌داشتنی اما نیش‌دار یوشیکو پی می‌بریم که ریوتو مصداق بارز میوه‌ای است که چندان دور از درخت نمی‌افتد اما درعین‌حال از آن متنفر است.

حتی یک عنصر نیز در بعد از توفان وجود ندارد که کوریدا پیش‌تر به آن نپرداخته باشد اما در ترکیب و بازترکیب بی‌پایان دغدغه‌های مکررش گاه‌وبیگاه شاهکاری ارائه می‌دهد. «بعد از توفان» گاهی به این مقام نزدیک می‌شود اما درمجموع آن را به تمام کسب نمی‌کند. بخش‌هایی که ریوتو را سر کار نشان می‌دهد که مشغول زیرنظرگرفتن هتل‌های پرزرق‌وبرق عشاق است و سعی می‌کند در پرونده‌های زناشویی دوبه‌هم‌زنی کند، مکانیکی و جدا از هسته احساسی فیلم به نظر می‌رسد. حتی خود این هسته که همان پیوند پدر-پسر بین ریوتو و شینگو، پسر عزیز شیرین‌زبان و جدی اوست و نیروی بالقوه‌ای برای رستگاری در اختیار ریوتو قرار می‌دهد نیز چیز تازه‌ای نیست جز چند اجرای خوب و مهارت خطاناپذیر ترکیب تلخی و شیرینی. هرچند لحن شکست‌خوردن از نفس اماره به آن طنین خاصی می‌دهد.

عنوان انگلیسی فیلم کمی گمراه‌کننده است. بخش اعظم فیلم پیش از آغاز توفان رخ می‌دهد و نقش توفان بیش از آنکه حادثه‌ای ویرانگر باشد، اتفاقی تطهیرکننده است. گسستی است در رخوت زندگی گذشته در آستانه روزی نو که آسمان پاک‌تر است اگرچه لزوما آفتابی نیست. در صحنه‌ای جذاب که توفان پایان می‌پذیرد و اعضای خانواده درهم‌شکسته به دنبال بلیت‌های خیس لاتاری که با باد پراکنده شده‌اند و این‌سو و آن‌سو می‌دوند، هستند، تمام شخصیت‌ها به درکی جدید از موقعیت خود رسیده‌اند که این موضوع در بازی زیرپوستی و ماهرانه بازیگران درجه‌یک متجلی می‌شود. آبه در نقش ریوتو بی‌نظیر است. چهره زیبا، تکیده و پرمعنای او گهگاه آدمک وودی در «داستان اسباب‌بازی» را تداعی می‌کند. از آن‌سو یوکو ماکی در نقش همسرش کیوکو از چشم‌هایش استفاده درخشانی می‌کند چنان‌که در آزردگی برانگیزاننده و پذیرش غمگینانه پایان یک عشق می‌تواند آنها را مثل چراغی روشن کند و بر عمقی پرتو بیفکند که ریوتو هنوز به درک آن نرسیده است.

مادربزرگ یوشیکو در جایی از فیلم از خود می‌پرسد: چرا مردان نمی‌توانند در لحظه عشق بورزند. ریوتو که گرفتار رشد سرکوب‌شده خودش است، به حتم نمونه‌ای عالی است از مردی نجیب در مرحله‌ای از زندگی که تصویر برساخته از خودش روی ایثار برای خانواده‌اش سایه افکنده و باعث شده آنها را از دست بدهد بدون اینکه حتی درواقع متوجه این اتفاق شده باشد. همان‌طور که از صدای سوت سرخوشانه و جرنگ‌جرنگ جعبه موسیقی در نغمه‌ای بی‌تکلف پیداست، این فیلم یک درام تکان‌دهنده نیست. گرچه تفسیر طبقاتی پنهانی در برخی جزئیات آن جاری است اما آن‌طور که در نگاه اول به نظرمی‌رسد، سهل‌الوصول نیست. کوریدا کارگردانی است که نامش حالا دیگر اساسا با صفت‌های لطیف و فریبنده گره خورده است. اما موضوع بعد از توفان با تمام خوش‌طینتی‌اش شاید غم‌انگیزترین چیز دنیا باشد یعنی همین حقیقت ساده که با عزمی جزم می‌توان تغییر ایجاد کرد اما هرگز نمی‌توان به گذشته برگشت. ازاین‌رو کسی که روی دیگران سرمایه‌گذاری می‌کند، احمقی است که دل به دریا می‌زند؛ کاری که مخاطرات آن به‌اندازه بلیت‌های معمولی لاتاری بزرگ و غیرقابل‌پیش‌بینی است.